

یسوع یشفی الأبرص

¹ وَلَمَّا تَرَلَ مِنَ الْجَبَلِ تَبَعْنَهُ جُمُوعٌ كَثِيرَةٌ. وَإِذَا أَبْرَصٌ قَدْ جَاءَ وَسَجَدَ لَهُ قَائِلًا: يَا سَيِّدُ، إِنَّ أَرْؤُسَ تَقْدِرُ أَنْ تُطَهِّرَنِي. ³ فَقَمَدَ يَسُوعُ يَدَهُ وَلَمَسَهُ قَائِلًا: أَرِيدُ، فَطَاطَهُزْ. وَلِلْوَقْتِ طَهَّرَ بَرَصُهُ. ⁴ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: ائْطُرْ أَنْ لَا تَقُولَ لِأَحَدٍ، بَلِ اذْهَبْ أَرْتَفِسْكَ لِلْكَاهِنِ وَقَدِّمِ الْقُرْبَانَ الَّذِي أَمَرَ بِهِ مُوسَى شَهَادَةً لَهُمْ.

یسوع یشفی غلام قائد المئة

⁵ وَلَمَّا دَخَلَ يَسُوعُ كَفَرْنَاحُومَ جَاءَ إِلَيْهِ قَائِدٌ مِئَةٍ يَطْلُبُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ: يَا سَيِّدُ، غُلَامِي مَطْرُوحٌ فِي الْبَيْتِ مَفْلُوجًا مُتَعَذِّبًا جِدًّا. ⁷ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: أَتَا آتِي وَأَشْفِيهِ. ⁸ فَأَجَابَ قَائِدُ الْمِئَةِ: يَا سَيِّدُ، لَسْتُ مُسْتَحِقًّا أَنْ تَدْخُلَ تَحْتَ سَقْفِي، لَكِنْ قُلْ كَلِمَةً فَقَطْ فَيَبْرَأَ غُلَامِي. ⁹ لِأَنِّي أَنَا أَيْضًا إِنْسَانٌ تَحْتَ سُلْطَانٍ، لِي جُنْدٌ تَحْتَ يَدِي، أَقُولُ لِهَذَا: اذْهَبْ، فَيَذْهَبْ، وَلَاخَرُ: ائْتِ، فَيَأْتِي، وَلَعَبْدِي: أَفْعَلْ هَذَا، فَيَفْعَلْ. ¹⁰ فَلَمَّا سَمِعَ يَسُوعُ تَعَجَّبَ وَقَالَ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ: الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: لَمْ أَجِدْ وَلَا فِي إِسْرَائِيلَ إِبْرَامًا يَمَقْدَارَ هَذَا. ¹¹ وَأَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ كَثِيرِينَ سَيَأْتُونَ مِنَ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَيَتَّبِعُونَنِي مَعَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ، ¹² وَأَمَّا بَنُو الْمَلَكُوتِ فَيُطْرَحُونَ إِلَى الطَّلَمَةِ الْخَارِجِيَةِ، هُنَاكَ يَكُونُ الْبُكَاءُ وَصُرِيرُ الْأَسْتَانَ. ¹³ ثُمَّ قَالَ يَسُوعُ لِقَائِدِ الْمِئَةِ: اذْهَبْ، وَكَمَا آمَنْتَ لِيَكُنْ لَكَ قَبْرًا غُلَامُهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ.

یسوع یشفی حماة بطرس

¹⁴ وَلَمَّا جَاءَ يَسُوعُ إِلَى بَيْتِ بُطْرُسَ رَأَى حَمَاتِهِ مَطْرُوحَةً وَمَحْمُومَةً، ¹⁵ فَلَمَسَ يَدَهَا فَتَرَكَتْهَا الْحُمَّى، فَقَامَتْ وَخَدَمَتْهُمْ. ¹⁶ وَلَمَّا صَارَ الْمَسَاءُ قَدَّمُوا إِلَيْهِ مَجَانِينَ كَثِيرِينَ، فَأَخْرَجَ الْأَرْوَاحَ بِكَلِمَةٍ وَجَمِيعَ الْمَرْضَى شَفَاهُمْ. ¹⁷ لَكِنِّي يَتِمُّ مَا قِيلَ بِإِسْعِيَاءَ النَّبِيِّ الْقَائِلِ: "هُوَ أَحَدُ أَسْقَامَاتٍ وَحَمَلٌ أَمْرَاصًا".

یسوع يدعو أن تتبعه

¹⁸ وَلَمَّا رَأَى يَسُوعُ جُمُوعًا كَثِيرَةً حَوْلَهُ أَمَرَ بِالذَّهَابِ إِلَى الْغُبْرِ. ¹⁹ فَتَقَدَّمَ كَاتِبٌ وَقَالَ لَهُ: يَا مُعَلِّمُ، أَتَبْعُكَ أَيْنَمَا تَمْضِي. ²⁰ فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: لِلتَّلْعَالِبِ أَوْجِرُهُ وَلِطُيُورِ السَّمَاءِ أَوْكَارٌ، وَأَمَّا ابْنُ الْإِنْسَانِ فَلَيْسَ لَهُ أَيْنَ يُسَيِّدُ رَأْسَهُ. ²¹ وَقَالَ لَهُ آخَرٌ مِنْ تَلَامِيذِهِ: يَا سَيِّدُ، انْذَنْ لِي أَنْ أَضْطَرَّ أَوْلًا وَأَذِنَ أَبِي. ²² فَقَالَ لَهُ يَسُوعُ: أَتَبْعُنِي وَدَعِ الْمَوْتَى يَذْفِتُونَ مَوْتَاهُمْ.

عیسی شفا می‌کند جزامی را

¹ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ² که ناگاه یک جزامی آمد و او را پرستش نموده، گفت: ای خداوند، اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی. ³ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: می‌خواهم؛ طاهر شو! که فوراً جزامو طاهر گشت. ⁴ عیسی بدو گفت: زنه‌ار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.

عیسی شفا می‌کند خادم افسر رومی را

⁵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، افسر رومی نزد وی آمد و بدو التماس نموده، گفت: ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدت متالم است. ⁷ عیسی بدو گفت: من آمده، او را شفا خواهم داد. ⁸ افسر رومی جواب گفت: خداوند، لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. ⁹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می‌کند. ¹⁰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: هرآنچه به شما می‌گویم که: چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام. ¹¹ و به شما می‌گویم که: بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست. ¹² اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ¹³ پس عیسی به یوزباشی گفت: برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود، که در ساعت خادم او صحت یافت.

عیسی شفا می‌کند مادر زن پطرس را

¹⁴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادر زن او را دید که تب کرده، خوابیده است. ¹⁵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت. ¹⁶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ¹⁷ تا سخنی که به زبان اشعای نبی گفته شده بود: تمام گردد که اضعفای ما را گرفت و مرضهای ما را برداشت.

یسوع یُسکن العاصفة

²³ وَلَمَّا دَخَلَ السَّفِينَةَ تَبِعَهُ تَلَامِيذُهُ. ²⁴ وَإِذَا اضْطُرَابٌ عَظِيمٌ قَدْ حَدَثَ فِي الْبَحْرِ حَتَّى غَطَّتِ الْأَمْوَاجُ السَّفِينَةَ، وَكَانَ هُوَ نَائِمًا. ²⁵ فَتَقَدَّمَ تَلَامِيذُهُ وَأَيَقَطُوهُ قَائِلِينَ: يَا سَيِّدُ، نَجِّنَا فَإِنَّا نَهْلِكُ. ²⁶ فَقَالَ لَهُمْ: مَا بَالَكُمْ خَائِفِينَ، يَا قَلِيلِي الْإِيمَانِ؟ ثُمَّ قَامَ وَانْتَهَرَ الرِّيحَ وَالْبَحْرَ فَصَارَ هُدُوءٌ عَظِيمٌ. ²⁷ فَتَعَجَّبَ النَّاسُ قَائِلِينَ: أَيُّ إِنْسَانٍ هَذَا؟ قَائِلَ الرِّيحَ وَالْبَحْرَ جَمِيعًا تُطِيعُهُ.

یسوع یشفی المصروعین

²⁸ وَلَمَّا جَاءَ إِلَى الْعَبْرِ إِلَى كُورَةِ الْجَرَجَسِيِّينَ اسْتَقْبَلَهُ مَجْنُونَانِ خَارِجَانِ مِنَ الْقُبُورِ هَائِجَانِ جِدًّا، حَتَّى لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَقْدِرُ أَنْ يَجْتَازَ مِنْ يَلِكَ الطَّرِيقِ. ²⁹ وَإِذَا هُمَا قَدْ صَرَخَا قَائِلِينَ: مَا لَنَا وَلَكَ يَا يَسُوعُ ابْنُ اللَّهِ؟ أَجِئْتَ إِلَيْنَا هُنَا قَبْلَ الْوَقْتِ لِنُعَذِّبَنَا؟ ³⁰ وَكَانَ بَعِيدًا مِنْهُمْ قَطِيعُ خَنَازِيرَ كَثِيرَةٍ تَرْعَى. ³¹ فَالشَّيَاطِينُ طَلَبُوا إِلَيْهِ قَائِلِينَ: إِنْ كُنْتَ تُخْرِجُنَا فَأَدِّنْ لَنَا أَنْ نَذْهَبَ إِلَى قَطِيعِ الْخَنَازِيرِ. فَقَالَ لَهُمْ: امْضُوا. فَخَرَجُوا وَمَضَوْا إِلَى قَطِيعِ الْخَنَازِيرِ. وَإِذَا قَطِيعُ الْخَنَازِيرِ كُلُّهُ قَدْ انْدَقَعَ مِنْ عَلَى الْجُرْفِ إِلَى الْبَحْرِ وَمَاتَ فِي الْمِيَاهِ. ³³ أَمَّا الرُّعَاةُ فَهَرَبُوا وَمَضَوْا إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَخْبَرُوا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ وَعَنْ أَمْرِ الْمَجْنُونَيْنِ. ³⁴ فَإِذَا كُلُّ الْمَدِينَةِ قَدْ خَرَجَتْ لِمُلَاقَاةِ يَسُوعَ، وَلَمَّا أَبْصَرُوهُ طَلَبُوا أَنْ يَنْصَرِفَ عَنْ نُحُومِهِمْ.

پیروی از عیسی

¹⁸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند. ¹⁹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: استاد! هر جا روی، تو را متابعت کنم. ²⁰ عیسی بدو گفت: روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست. ²¹ دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوند!، اوّل مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم. ²² عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.

عیسی و طوفان در دریا

²³ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ²⁴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدّی که امواج، کشتی را فرو می‌گرفت؛ و او در خواب بود. ²⁵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: خداوند! ما را دریاب که هلاک می‌شویم! ²⁶ بدیشان گفت: ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد. ²⁷ اما آن اشخاص تعجّب نموده، گفتند: این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!

عیسی شفا می‌کند دو دیوانه را

²⁸ و چون به آن کناره در زمین جَرَجَسِیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و به حدّی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور کند. ²⁹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: یا عیسی ابن‌الله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟ ³⁰ و گله گراز بسیاری دور از ایشان می‌چرید. ³¹ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست. ³² ایشان را گفت: بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی‌الغور همه آن گرازان از بلندی به دریا بسته، در آب هلاک شدند. ³³ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند. ³⁴ و اینک، تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.